



تقریر درس خارج فقه فرهنگ آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه ۲	تاریخ	۱۴۰۰/۰۷/۰۱
عنوان ۱	فقه فرهنگ کلان			
عنوان ۲	فصل اول: فقه فرهنگ کلان حاکمیت			
عنوان ۳	بخش اول: فقه فرهنگ کلان باورها و حاکمیت			
عنوان ۴	اصل اول: ایمان به حصر فرمانروای در فرمانروایی خدای متعال			

بحث ما در فقه فرهنگ به فقه فرهنگ کلان رسید.

در گذشته اجمالاً فقه فرهنگ کلان را تعریف کرده و گفتیم فرهنگ همان نظام و منظومه معروف و منکر و پسندها و ناپسندهای جامعه است؛ تاکنون در فقه فرهنگ خرد بحث می کردیم؛ یعنی انسان فردی که در جامعه زندگی می کند، فرهنگ فردی او از نظر فقهی چیست؛ که گفتیم گاهی فرهنگ باورهاست و بعد فرهنگ گفتارها و سپس فرهنگ رفتارهاست. همین تقسیم را در فقه فرهنگ کلان داریم.

مراد ما از فرهنگ کلان، فرهنگی است که جامعه بما هو جامعه باید این فرهنگ را داشته باشد و بخشی از این فرهنگ مربوط به حاکمیت است به این معنا که چه فرهنگی باید به دستگاه حاکمیت حاکم باشد؛ این مربوط به رفتارهای حاکمیتی حاکم است در نصب و عزل ها و برنامه ریزی ها و... و بخش دیگری از آن مربوط به جامعه ای است که از یک حاکمیت اسلامی برخوردار بوده و دارای یک شخصیت اجتماعی است که این نیز بخش باورها، گفتارها و رفتارها دارد. بنابراین ما در فقه فرهنگ کلان در دو فصل بحث خواهیم کرد:

فصل اول مربوط به فقه فرهنگ کلان در حوزه حاکمیت است؛

فصل دوم مربوط به فرهنگ جامعه است؛

آنوقت هر یک از این دو فصل، سه بخش خواهد داشت:

بخش باورها؛

بخش گفتارها؛

بخش رفتارها؛

فصل اول: فقه فرهنگ کلان حاکمیت

بخش اول: فقه فرهنگ کلان باورهای حاکمیت

در ابتدای فقه فرهنگ گفتیم مراد از باورها در اینجا، باورهایی است که دستور پذیر بوده و به آنها امر و نهی بتواند تعلق بگیرد؛ و آن باورهایی است که اختیاری است؛ اینجا از مواردی است که تقسیم ایمان به ایمان اول و دوم اثرگذار است که می‌گوییم ایمان اول اختیاری نیست؛ یعنی وقتی دلیل و برهان برای مردم یک جامعه بر حقانیت اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام برای آنها اقامه شد، چه بخواهند و چه نخواهند و چه به زبان اقرار کنند و چه نکنند، وقتی علم به بینه و دلیل پیدا کرد، قطعاً یقین به نتیجه خواهد داشت؛ یعنی ایمان اول را داراست و تصدیق می‌کند؛ لکن حاضر نیست این تصدیق را اظهار کند و عملاً حاضر نیست تسلیم چیزی باشد که می‌داند حق است. تسلیم باشد به این معنا که اولاً دلش را رام بر این باورها کند که این خضوع قلب غیر از تصدیق القلب است؛ و بعد گفتارش همسان این باور شود و بعد رفتارش. آن باوری که اختیاری است و دستور پذیر است، ایمان ثانی است.

در اینجا نیز باورهایی مراد ماست که از مقوله ایمان ثانی است؛ یعنی خود حاکم و دستگاه حاکمیت، باید دارای ایمان ثانی باشند. خلاصه حرف ما [در این بخش] همین ایمان ثانی است و آنچه بحث می‌کنیم، تفصیلی بر ایمان ثانی است که در اینجا ایمان ثانی در فرهنگ باورهای حاکمیتی اسلامی را توضیح می‌دهیم. برای اینکه باورها در عرصه حاکمیت، باورهای اسلامی و دینی باشد؛ باید بر چند اصل استوار باشد:

اصل اول: ایمان به حصر فرمانروای در فرمانروایی خدای متعال

حاکمیت، باید کاملاً معتقد و تسلیم فرمانروایی خدا باشد؛ یعنی خدا را به عنوان حاکم مطلق جهان پذیرفته باشد و خود را در چهارچوب فرمانروایی الهی ببیند. حاکمیت، باید حاکمیت مبتنی بر عبودیت خدا باشد؛ یا بگویید آنچه بر باور حاکمیت باید سایه بیندازد و حاکمیت زیر چتر آن قرار بگیرد، و تمام نظام حاکمیتی از صدر تا ذیل را در برگیرد، این باور است که خودشان را مجری یک حاکمیت برتر که حاکمیت خداست بدانند. این بحث بحث مهمی است و در آموزش و پرورش، رسانه‌ها و دانشگاه‌ها باید این مطلب تعلیم شود و مردم باید با این باورها تربیت شوند، و این باورها در ذهن مردم راسخ شود و فرهنگ مردم این شود؛ الان در جامعه سکولار غرب، همه‌شان واقعا معتقدند به مبانی باورهایی که در یک جامعه سکولار باید حاکم باشد و اگر خدا را قبول داشته باشند، باور به یک خدای بازنشسته دارند. بنابراین اولین اصل این است که حاکمیت در چهارچوب باورداشت عبودیت برای خدا یا به تعبیری باورداشت فرمانروایی الهی، و اینکه این حاکمیت حاکمیت فرمان برداری الهی است باید باشد. برای اینکه حکامیت بخواهد بر اساس چنین فرهنگی شکل بگیرد، چه باورهایی داشته باشد و چه باورهایی باید رشد کند؟

اگر این حرف به خوبی تبیین شود، در وظیفه شورای نگهبان در نظام ما نیز اثر دارد و شورای نگهبان که می خواهد صلاحیت رییس جمهور و نماینده مجلس یا هر مأموریت حاکمیتی را تأیید کند، و همچنین دستگاه های دیگری که باید صلاحیت را تأیید کنند، باید این عنصر را در نظر بگیرند که کسانی که به عنوان بخشی از حاکمیت می خواهند حضور پیدا کنند، باید چنین باورهایی داشته باشند. نمی شود کسی بخواهد عضو نظام شود و از فقه نظام چیزی نداند. اصولی که این باور توحیدی و باور عبودیتی بر این اصول مبتنی هستند؛ چند اصل است:

اصل اول: توحید در خالقیت است؛ یعنی بدانند خدا خالق است و این خالقیت، منحصر در اوست.
اصل دوم: توحید در صفات این خالق؛ که این خالق، عدلش، عدل ذاتی است، حکمتش حکمت ذاتی است و علمش، علم ذاتی است و... اگر این باورها در جامعه باشد، دیگر کسی در نظام حاکمیتی نمی گوید چرا دیه و ارث و حدود و تعذیرات و... به این شکل است. وقتی خدا خالق منحصر به فرد بود، حق تشریح دارد و حق تشریح منحصر در اوست و علمش علم ذاتی است؛ در چند آیه قرآن این مضمون آمده است که می فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱؛

و خدا می داند، و شما نمی دانید.

گاهی گفته ایم که در غرب - که ما مدتی زندگی کرده ایم - یک مشت آدم مست لای عقل خمار، به عنوان پارلمان دور هم جمع می شوند، که خود مردم هم خیلی آنها را قبول ندارند، برای مردم قانون تصویب می کنند و دیگر مردم به این قوانین چون و چرا نمی کنند و همه تسلیم قانون می شوند؛ با اینکه کسانی که این قانون را تصویب کردند، حق تشریحی ندارند و جای این سوال است که به چه حقی و بر چه اساسی این قانون را بهتر می دانند؟ مگر علم محیط به آینده کشور و انسان ها دارند؟ با اینکه حق تشریح ندارند و به ناحق تشریح می کنند، جامعه می پذیرد؛ لذا جامعه جامعه منسجم است و قدرت به جامعه داده می شود و اقتدار جامعه از اینجا نشأت می گیرد. همواره گفته ایم که پذیرش جامعه، قدرت زا است. اگر مردم بخواهند نظامشان قدرت پیدا کند، باید تسلیم به امر خدا باشند. این باور در تسلیم امر خدا بودن نقش دارد که خدا علم بالذات دارد و حکیم بالذات است، خداوند قادر مطلق بوده و بی نیاز است؛ اینطور نیست که این اعتقادات یک اعتقادات نظری محض باشد، بلکه این اعتقادات مقدمه این است که وقتی خداوند فرمود نماز صبح دو رکعت است، بگوییم خداوند تو دانایی و ما عبد تویم و اگر خداوند فرمود نماز ظهر را چهار رکعت بخوان، بگوییم خداوند تو دانایی و من تسلیم تو هستم و اگر خداوند فرمود شرب خمر، قمار و ربا حرام است و صلوة رحم، حج، زکات و خمس واجب است، تسلیم او باشیم؛ لذا می گوییم باور حاکمیت باید چنین باشد؛ لذا گفتیم اولین اصل، اعتقاد به حصر حاکمیت در خداوند و به عبارت دیگر می توان از آن به اعتقاد به عبودیت محض برای خدای تعالی تعبیر کرد.

اصل سوم: توحید افعالی است؛ توحید افعالی به این برمی گردد که هیچ فعل، حرکت و سکونی در این جهان بدون اذن خدا و دستور او تحقق نمی پذیرد؛ اراده تکوینی و تمکینی خدای متعال است که بر همه چیز حاکم است؛ حتی

انسان‌هایی که خودشان با اراده عمل می‌کنند، فعلشان با تمکین خدای متعال است؛ حتی اگر مخالف اراده تشریحی خدا باشد، خداوند به او اراده و اختیار داده، و سمع و بصر و تمام ابزارهای تمکن فعل را داده است:

﴿إِنَّا مَكْنُؤُا لَّهُ فِي الْأَرْضِ﴾^۱

ما به او در روی زمین، قدرت دادیم.

از این توحید افعالی، بحث توحید در فرمانروایی ترشح می‌کند. وقتی هیچ عملی بدون امر و اذن خدا در جهان انجام نمی‌گیرد، پس این خداست که فرمانرواست که بحث آن را در آینده بیان خواهیم کرد ان شاء الله.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرین